



هنرمندان
انقلاب
اسلامی

فصلنامه شماره ۳
پاییز ۱۴۰۴



هنرمندان
انقلاب
اسلامی

فصلنامه شماره ۳
پاییز ۱۴۰۴

مدیرمسئول:

سید محمدعلی میرزابابایی

سر دبیر: محمد امین ملک محمدی

دبیر بخش نقد پادپخش و تولیدات شنیداری: حبیب الله خوشدل

دبیر بخش نقد فیلم و تولیدات دیداری: سعید زعیمی

دبیر بخش تربیت رسانه‌ای: سپیده قویمی حقیقی

دبیر بخش نقد تولیدات گرافیکی: صدیقه عسکری

دبیر بخش داستان کوتاه: ریحانه خورشیدی

نویسنده مهمان: علیرضا محبی

دبیر شعر: طاها ظاهری

صفحه آرا:

عرفان منوچهر

- محمد امین ملک محمدی..... صفحه ۱
ای ایران
- علیرضا محبی..... صفحه ۱
وقتی نوجوان متهم نیست ، گم گشته است
- سعید زعیمی..... صفحه ۴
از عارف تا چاووشی بغضی که هنوز فرو نمی رود
- محمد امین ملک محمدی..... صفحه ۶
رخ در رخ ندیدن ها
- حبیب الله خوشدل..... صفحه ۸
نگاهی به مسئله امید و یاس در بستر تربیت و رسانه
- سپیده حقیقی قویمی..... صفحه ۹
وقتی گرافیک پا به پای موشک ها می جنگد
- صدیقه عسگری..... صفحه ۱۳
سنگ مزاری که بیانیه شد ، هنر نجابتی در خدمت مقاومت
- صدیقه عسگری..... صفحه ۱۴
محرم ، هنر حماسه و رسانه در کلام شهید آوینی
- سعید زعیمی..... صفحه ۱۴
جنگ محتوایی در بستر رسانه
- سپیده حقیقی قویمی..... صفحه ۱۷
شعر (از زبان خنجری در قتلگاه...)
- طاها ظاهری..... صفحه ۲۱



آنهاست.»

نه! این پول

پرستی‌ها جز

آلوده کردن ساحت

پاک هنر چیزی در بر ندارد.

این افراد نه هنری‌اند، نه هنرمند، نه

هنر فهم؛ آن‌ها «**هنرمعاش**»‌اند که به وقت

کساد بازاری و به واردات و صادرات کالا یا افتتاح
های پرمارکت‌های زنجیره‌ای می‌آورند. هنرو
هنرمندان متعهد همواره در سختی‌ها و شدائد
روزگار به کمک مردم آمده‌اند. به جای بی‌تفاوتی و
قرار گرفتن در مارپیچ سکوت. همچون بسیاری از
همکاران و هم‌نوعانشان. کنار مردم ای‌ستاده‌اند؛
یا با هنر خود، و اگر کافی نبوده، با آبروی خود، و اگر این
نیز به کار نیامده، با جسم و جان خود.

ادامه این بخش در متن عنوان (از عارف تا

چاوشی، بغضی که هنوز فرو نمی‌رود)

موجود می‌باشد.

محمد امین ملک محمدی

سردبیر نشریه هما

در همه اعصار، هنر همواره کمک‌حال مردم و
روان آن‌ها بوده است؛ همراهی‌شان کرده و
گاهی دردشان را فریاد زده، گاهی نیز دردی در
جامعه را نشان‌شان داده است. مفاهیم
عمیقی مثل مهربانی و وطن‌دوستی را صدازده
یا درد مردم را به افرادی خاص و دردی خاص را
به مردم منعکس کرده و می‌کند و خواهد کرد.
اما کدام هنر مقصود نویسنده است؟ آری، **هنر**
متعهد؛ همان هنری که در مقاله‌های اینجانب
نیز به آن اشاره شده است. هنری که در برابر
ادعا و شعارپوچ «هنر برای هنر» قد علم کرده و
یقیناً مرعوب نخواهد گشت. چرا که هم
موافق هنجارها و ارزش‌هاست، هم غالباً فن
و تکنیک را رعایت می‌کند و هم هم‌سو با
خواست مردم و مخاطب است. البته صرف
موافقت اثری با ذهنیات افراد، مهر تأییدی
بر آن نیست. این تفکرات سرمایه‌داری است
که برای فروش، گیشه و صنعتی کردن هنر،
چنین گفته و می‌گوید: «آقا! نظر مردم مهم
است. اگر مردم اثری مبتذل خواستند، وظیفه

دست در جیب شلوارم کردم. نبود! یعنی چه؟ همینجا گذاشته بودم. در حالی که
دست پاچه بودم و ذکر را تکرار می‌کردم دستم را تا آرنج داخل شلوار می‌چرخاندم.
مردم بدون توجه به آنچه که می‌خوانم سینه می‌زدند و جالبتر آنکه همان را تکرار
می‌کردند. شب شلوغی بود. از بقال محل تا نانوا و طبّاخ و شوهر و بنا بگیر؛ تا

و امام جمعه و فرماندار در مسجد نقلی و کوچک ما جمع شده بودند. می‌دانم می‌خواهید بگویید باید اول نام رئیس و روسا را می‌گفتم؛ اما مگر در آن وضعیت این چیزها اهمیتی داشت؟ نگاهم در جمعیت به رضا افتاد. همه‌اش تقصیر این از فلان فلان شده بود! امشب در راه مسجد بودیم که گفت: «عقیل از خر شیطان بیا پایین دیگه!» برای اینکه مسخره‌اش کنم به دور و بر نگاه کردم و گفتم: «من که اینجا خری نمی‌بینم.» بعد به صورت مثلثی را ریز کردم. با بدجنسی گفتم: «ایناهاش. یه خر مدل جدید پیدا کردم. یالا خم شو می‌خوام سوارت بشم!» رضا ناراحت شد و گفت: «مسخره بازی در نیار دیگه. بیا جدی حرف بزنیم.» آهی کشیدم

و گفتم: «از دست تو رضا. بابا من خجالت می‌کشم.» در حالی که انگار دنبال مگسی نامرئی بود دستانش را در هوا تکان داد و گفت: «تو صدای خوبی داری. این رو همه میدونن. مرد حسابی تو مثلاً قاری و موذن مسجدی. توی مسابقات مدرسه های شهرستان سوم شدی...» سریع حرفش را اصلاح کردم و گفتم: «سوم نه! دوم شدم.» حالا هرچی. حسن کچل، کچل حسن. مهم اینه تو رتبه آوردی؛ یعنی کارت درسته. امشب شب تاسوعاست و تو به آقا خیلی ارادت داری. بیا و مداحی کن. کربلایی مجید مریض شده. خانموش میگه صداش درنمیاد. خدا رو خوش میاد امشب مجلس اهل بیت بی‌مداح بمونه؟ ایستادم. او هم ایستاد. به فکر فرو رفتم. بیراه هم نمی‌گفت. وظیفه داشتم بخوانم. کمی به ناهمواری‌های آسفالت کوچه نگاه کردم و بعد خیره به چشمان او شدم. فقط همین یه باره‌ها! شادی به چهره او برگشت و سریع من را بغل کرد. بعد دستم را گرفت و گفت: «بدو بیا. قبلش باید به حاجی بگیم که مداح جور شد. نمی‌دونی امروز چقدر نگران مداح مراسم بود.»

توقع داشتم در آن شرایط رضا مسخره‌ام کند. نیشخند بزند و برایم زبان تکان بدهد. مثل وقتی که معلم من را جلوی تخته می‌آورد و درس می‌پرسید. من هم طبق معمول بلد نبودم و با چشمانم دنبال جوانمردی می‌گشتم که جواب درست را به من برساند. رضا یکی از کسانی بود که بارها از او کمک خواستم اما به من خندید. حالا بین جمعیت بود. این بار در چشمانم نگرانی را می‌دیدم. بار دیگر ذکر را تکرار کردم و گفتم: «ای حسین «ع» من... حسین «ع» من!» ملت هم این را تکرار میکردند. یک دستم به میکروفون بود که برایم سنگین‌ترین وسیله دنیا شده بود. با دست دیگر دو جیب جلو و عقب را گشتم اما اثری از متن نوحه‌ام نبود. من چندتا نوحه را بیشتر از بر نبودم که از اقبال بلندم آن لحظه یادم رفته بود. عرق از سر و رویم می‌چکید. متوجه نگاه حاجی شدم. به رسم عزاداری هر شب عمامه مشکپاش از سر درآورده بود و صاف به چشمان من نگاه می‌کرد. مطمئن بودم متوجه شده است. اگر همین ابتدای سینه زنی آن را تمام می‌کردم و میکروفون را



مشخص نبود ناراحت است یا نه. ختم امن یوجیب گرفت و دعا خواند. دل توی دلم نبود که ببینم برای مداحی من چه می گوید. نکند بگوید این چه مداحی بود که خواندی. دعا کردم که خیلی ناراحت نشده باشد. بعدش سفره انداختند و نذری آوردند. حتی با اینکه قیمه دوست دارم، خوردن آن ذره‌ای از نگرانی‌های من کم نکرد. فاصله ام با حاجی دور بود که پیش او بروم. حتی رضا هم نمی دانستم کجا نشسته بود که دیده نمی‌شد. گذشت و با ترس و دلهوره شام را خوردم. غذا تمام شد و همه طبق رسم

بنا خودش را به من رساند و گفت: «عقیل خوبی؟ میتونی ادامه بدی؟» من به او نگاه کردم و سری به نشانه مثبت بودن حالم تکان دادم. او رفت سرجایش ایستاد. فوتی به میکروفون کردم و خواندم: «ای میهن خدایی... صحن امام رضایی «ع»...» دوباره تکرار کردم و محکم‌تر خواندم. جمعیت با تعجب به یکدیگر نگاه می‌کردند. در محله ما که همیشه نوحه‌های 10 شب یکجور بود، داشتم نوحه‌ای با موضوعی جدید می‌خواندم. دیدم حاجی اول از همه با شور، مثل همیشه سینه می‌زند. بقیه

به او می‌دادم تا دعا کند خیلی ناراحت می‌شد؟ می‌خواستم همین کار را کنم. یک پله از منبر پایین آمدم که متوجه شدم کسی در بین جمعیت دست تکان می‌دهد. دنبال طرف بودم. خود رضا بود! با خوشحالی دست تکان می‌داد. وقتی متوجه شد به او نگاه می‌کنم به پرچمی که از سقف آویزان بود اشاره کرد. پرچم ایران بود. نفهمیدم منظورش چیست. آن پرچم را من و سعید به حاجی پیشنهاد دادیم که برای محرم وصل کنیم. زمان زیادی از جنگ 12 روزه نگذشته بود و می‌خواستیم یاد شهدا زنده باشد. باز هم متوجه منظور او نشدم. او در حالی که بالا و پایین می‌پرید به لبانش اشاره کرد. فهمیدم. منظورش این بود که باید لب خوانی کنم. در بین لب زدن‌هایش چند کلمه دستگیرم شد: «ایران... حاج محمود... ای ایران بخوان!» چشمانم گرد شد. ذکر را ناخودآگاه قطع کردم. جمعیت دست از سینه زدن کشید. همه زیر نور قرمز مسجد به من نگاه می‌کردند. با تعجب و بالبخوانی به رضا گفتم: «مطمعنی؟» او لبخند زد و سر تکان داد. نفس عمیقی کشیدم. اوس محمود

هم با سید شروع به سینه زنی کردند. هرچه شعر جلوتر می‌رفت مردم با شور بیشتری سینه می‌زدند و بهتر جواب می‌دادند. انگار راستی راستی کارم آن شب گرفته بود. این نوحه تمام شد چند نوحه قدیمی برای حضرت عباس «ع» یادم آمد. آنها را هم خواندم و خدا رو شکر شب خوبی شد. مداحی من که تمام شد میکروفون را تحویل آقا سید دادم. از چهره‌اش



از ایران بخوان

از ایران امام حسین





خدا؟ حدیث هست از پیامبر «ص» که دوست داشتن وطن از ایمانه. رضا درست میگه. خیلی از جنگ با اسرائیل نگذشته. ما باید آماده باشیم. راه امام حسین «ع» راه ماست. جهاد کرد برای احقاق حق و جنگ با ظالم. مگر ما با ظالم نجنگیدیم؟ این بیرق، بیرق امام حسین. هر کی از وطن حرف بزنه از امام حرف زده. کار عقیل امشب خیلی زیبا بود. به ما یادآوری کرد اگر میهن نباشه ما این مجالس روضه رو نداریم. آقا ناصر که مشخص بود از رو رفته داخل جمعیت رفت و غیبیش زد. حاجی نزدیک من آمد و دست روی شانهام گذاشت. گفت: «ممنونم پسر. تو امشب درس بزرگی به ما دادی.» کسی از پشت به شانهام زد. دیدم رضا تکه کاغذی در دست دارد. با خنده گفت: «باید از این برگه تشکر کنی. اگه گم نمی شد این نوحه رو نمی خوندی.» من گفتم: «تا باشه از این گم شدنا.» هر دو از این حرف به خنده افتادیم.

علیرضا محبی

مسجد پیش حاجی می رفتند برای عرض تسلیت و خدا حافظی تا فرداشب. دیدم کلی مسئول رده بالا و کله گنده دور او را احاطه کرده اند. نکند بگویند این پسر کیست که این نوحه را خواند؟ نه دیگر بیکار نبودند که درباره من حرف بزنند؛ اما اگر می زدند چه؟! آقا ناصر، آرایشگر نزدیک من شد و با صدای تقریباً بلندی گفت: «هی پسر! این چه نوحه ای بود که خوندی؟ شب حضرت ابوالفضل مگه شب خوندن این آهنگاست؟» من لال شدم و نمی دانستم چه باید بگویم. رضا به موقع جلو آمد و گفت: «عمو چه ربطی داره؟ از ایران خوند. اتفاقاً الان وقتشه که از ایران خوند و شهدا رو یاد کرد.» آقا ناصر که مشخص بود داغ کرده است گفت: «شما یه مشت بچه اید و چیزی حایتون نیست. مجلس روضه حرمت داره.» دیدم حاجی حرفش با اطرافیانش را قطع کرد و رو به آقا ناصر کرد. با آرامش همیشگی اش گفت: «این چه حرفیه بنده

هنگامی وقتی نوجوان، متهم نیست؛ گم گشته است

معرفی سریال:

پسر سیزده ساله ای با چهره ای بی گناه، در میان هجوم پلیس، ناگهان در قلاب تصویر متهم به قتل می شود. برای خانواده، روان شناس، و حتی بیننده، این آغاز، آغاز یک حیرت است. اما ماجرا فقط درباره یک قتل نیست؛ درباره نوجوانی است که آرام آرام صدایش شنیده نشد، دیده نشد، و خودش را در تاریکی تعریف کرد. «نوجوانی» (Adolescence) نه فقط یک درام جنایی، بلکه یک آینه روانی برای پدرها، مادرها، معلم ها، و هر کسی است که در تربیت نوجوانان نقش دارد.

در آستانه انفجار خاموش
۱. نوجوان امروز؛ درگیری با معنا، نه فقط رفتار

نوجوان در دوران بلوغ، تنها تغییرات فیزیولوژیک را تجربه نمی‌کند، بلکه وارد میدان عظیم پرسش‌گری هویتی، معناخواهی و نیاز به دیده شدن می‌شود. جیمی، شخصیت اصلی، آرام است، مؤدب است، اما دنیای درونش غریبه، تنها، و پر از علامت سوال است. سکوت‌های جیمی، آذیرهایی اند که مانشیده‌ایم. او خشم ندارد، ولی درد دارد. او پرخاشگر نیست، اما سرشار از اضطراب و گیجی در برابر جهان بیرون است. در تحلیل‌های تربیتی، یکی از اصول مهم این است که نوجوان «معنا» را از رفتارش می‌جوید، نه از گفت و گوی مستقیم. وقتی معنای هویت‌ساز در مدرسه و خانه برایش فراهم نشود، او آن را از هر جایی - حتی خطرناک‌ترین منابع - خواهد گرفت.

۲. فقدان مرجع تربیتی؛ نوجوان بی‌تکیه‌گاه

در سریال، خانواده جیمی، پدر و مادری‌اند ظاهراً نگران، اما در اصل فاقد مرجعیت تربیتی. رابطه‌ای که در آن محبت هست، ولی اعتماد نیست. پرسش هست، ولی گفت‌وگونه. پدر او به جای مربی‌گری، به کناره‌گیری روی آورده، و مادر بیش از آن که با او صادق باشد، با ترس و احتیاط رفتار می‌کند. این همان وضعیتی است که دکتر «فرانک فرتی» جامعه‌شناس بریتانیایی از آن با عنوان «(overprotective parents)» یاد می‌کند؛ والدینی که محافظت می‌کنند اما هم‌دل نیستند.

۳. خشونت در تربیت امروز؛ خشونت بی‌درون‌فریاد

خشونت همیشه داد زدن یا کتک زدن نیست. بی‌توجهی به زخم‌های درونی نوجوان، خودش نوعی خشونت خاموش است. در این سریال، خشونت، آرام، تدریجی و بی‌صدا وارد می‌شود.

از طرد شدن‌های پنهان در مدرسه، تا نادیده گرفته شدن احساسات در خانه، تا مواجهه بی‌واسطه با محتوای مردسالارانه و توهین‌آمیز در شبکه‌های اجتماعی. وقتی نوجوان در خانه «شنیده نمی‌شود»، در فضای مجازی به دنبال کسانی می‌گردد که با صدای بلند حرف بزنند؛ حتی اگر آن صدا خشونت‌آمیز باشد. شخصیت‌هایی مثل اندرو تیت در سریال، بهانه‌اند. مسئله این است که نوجوان تنها مانده و آن‌ها پر سر و صدا تر از والدین او هستند.

۴. نیاز به میدان گفت‌وگو؛ نه فقط کنترل و نصیحت

نوجوان به میدان گفت‌وگو نیاز دارد، نه میدان نظارت صرف. بسیاری از خانواده‌ها به جای شنیدن نوجوان، فقط رفتار او را رصد می‌کنند. او را چک می‌کنند، نه همراهی. در این سریال، جیمی پیش از آنکه «قاتل» باشد، یک نوجوان خسته، سرخورده، پر از



سوال و بدون پاسخ است. اگر کسی چند ماه زودتر با او حرف می‌زد، اگر معلمی پرسش‌هایش را جدی می‌گرفت، اگر خانواده‌اش به جای دلسوزی خاموش، او را درک می‌کردند، شاید پایان داستان چیز دیگری بود.

رهیافت تربیتی سریال:

هویت نوجوان، از طریق آینده‌رهایی که در زندگی دارد ساخته می‌شود: خانواده، معلم، دوستان، رسانه. اگر این آینده‌ها کدر، خشن یا بی‌تفاوت باشند، نوجوان تصویری مخدوش از خود می‌سازد. مسئول تربیتی باید «آینه‌ای شفاف و مطمئن» باشد؛ کسی که بدون داوری، بدون عجله، و با همراهی واقعی، به نوجوان اجازه دهد حرف بزند، خطا کند، کشف کند، و بفهمد. سریال «نوجوانی» داستان یک قتل نیست؛ داستانی است درباره گم‌شدن یک نوجوان در میان حجم عظیم داده‌ها، بی‌توجهی‌ها، و بی‌مرزی‌های تربیتی. این سریال می‌تواند چراغی باشد برای والدین و معلمان ما، تا بفهمیم که سکوت نوجوان، همیشه نشانه رضایت نیست؛ گاهی فریادی بی‌صدایی است برای کمک.

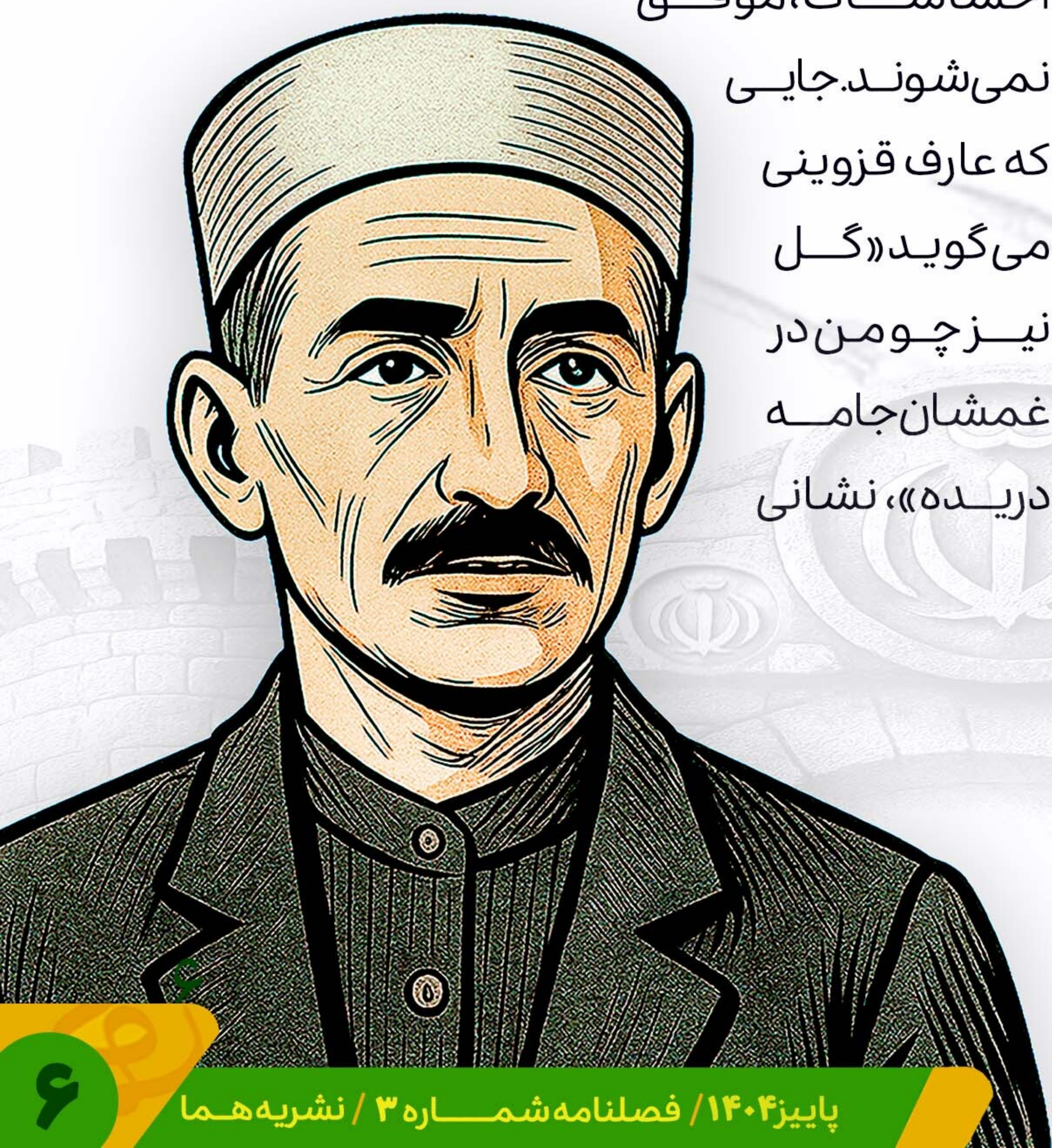
سعید زعیمی

هی از عارف تا چاووشی، بغضی که هنوز فرو نمی‌رود

تهاجم رژیم موقت صهیونیستی به میهن. نقطه اشتراک همه این‌ها و همچنین همه ما، اجنبی ستیزی و وطن‌پرستی است. نگاه شاعرانه عارف به ریختن خون جوانان آزادی‌خواه بر کوی و برزن تهران، یا تبدیل یأس از حضور بیگانگان در کشور به امید توسط بنان، و یا نجات مردم از سردرگمی در جنگ دوازده‌روزه توسط چاووشی، چیزی است که در پس این آثار می‌توان دید. هنرمندان این آثار می‌کوشند بغض خود را قورت دهند، اما اغلب به دلیل شدت احساسات، موفق

نمی‌شوند. جایی که عارف قزوینی می‌گوید «گل نیز چومن در غمشان جامه دریده»، نشانی

روزی عارف قزوینی در حوالی مشروطه و به توپ بستن مجلس، با «از خون جوانان وطن» به میدان آمد و درد مردم و عقاید خود را فریاد زد. روزی دیگر استاد غلامحسین بنان با «ای ایران» بغض خود از هجوم اجنبی به وطن در جنگ جهانی دوم را ابراز نمود. در همین روزها هم محسن چاووشی علاج کار را با «علاج» به ما نشان داد. هیچ اثری جز آثار برآمده از انفاس هنرمند متعهد و روح هنر متعهد نمی‌تواند اشک و بغض آحاد جامعه را برانگیزد. مؤید این سخن، احساسات همه شما هنگام مواجهه با این آثار است. نقطه مشترک هر سه اثر یادشده - و تقریباً همه آثار این دسته‌بندی - «دندان تیز کردن اجنبی برای وطن» است: چه به توپ بستن مجلس مشروطه توسط لیاخوف و روسیه تزاری، چه اشغال ایران توسط روس و انگلیس در جنگ جهانی دوم، و چه





از تالم

شاعردارد.

دستگاه و گوشه «ای

ایران» بنان نیـز تجلی بغض

اوست. این اثر در دستگاه شور و گوشه

دشتی خوانده شده؛ گوشه ای که حال و هوایی

محزون دارد و در آن لالایی های مادران یا نغمه های فولکلور

غمگین جریان دارد. بنان در جایی تلاش می کند بغض خود را فرو خورد،

اما غرور انگیزترین و امیدوارانه ترین مضامین را در همین دستگاه اجرا می کند.

چاووشی نیز در «علاج» می گوید: «این چند روز را بروید، بر کشتن افتخار

کنید.» البته همه این آثار نقطه اوج غرور آمیز دارند که با باز شنیدنشان

دوباره بر جان مخاطب می نشیند. این آثار از زنجیره و قوانینی نانوشته پیروی

می کنند و چون حدیث نفس نیستند، همگی وحدتی عجیب دارند. گویی تکه

های جورچینی اند که در بلندای تاریخ و گذر زمان تکمیل می شوند. بنان در ترانه

خود می گوید: «نور ایزدی همیشه رهنمای ماست.» و چاووشی می خواند:

«مردم، خدا مراقب ماست.» این امر تصادفی است، اما نه از جنس تصادفات

روزمره ما؛ این ها قطعات جورچین هنر متعهد به خاک و وطن اند. تمامی این

آثار و نمونه های مشابهنشان، پیش از آن که بیانیه یا مانیفست یک هنرمند

صرف باشند، «حرف دل یک ایرانی با شرف» هستند. و چه درست گفته اند که

«هر چه از دل برآید، لاجرم بر دل نشیند.» حال، اگر کسی - چه هنرمند، چه غیر آن -

در جریان این دفاع دوازده روزه شریف و مقدس، یا همه ظلم هایی که بیگانگان

کرده اند و می کنند، چه قبل و چه بعد از انقلاب، سکوت کند و چیزی نگوید، باید

شک کرد؛ به خیلی چیزها. از جمله به هنرشان: آیا سفارشی است یا خیر؟ به

نسب و اصلشان: آیا ایرانی اند یا نه؟ و حتی به این که آیا حب وطن و شرافت و

ایمان دارند یا نه؟ این جنگ ها فقط میدان رزم نیستند؛ عرصه آزمایش اند.

خداوند ما را در این آزمایش ها موفق بدارد و جانمان فدای وطن گردد.

محمد امین ملک محمدی

یک ژوئن ۲۰۲۴ مصادف با ۱۲ خرداد، جایی وسط درگیری‌های لبنان با اسرائیل؛ چند ماهی بعد از وعده‌ی صادق یک و کلی اتفاقات دیگر که فقط کافی است شنونده و خواننده‌ی این متن، فضای ذهنی و روانی آن دوره را با رجوع به خاطرات خودش قضاوت کند. اهل فن می‌گویند که در آغاز یک درگیری، چه فردی و چه اجتماعی، چیزی که سرنوشت ماجرا را مشخص می‌کند نه بنیه‌ی فیزیکی است و نه عدد و غده؛ تنها عامل، تاب‌آوری ای است که از روحیه و روان فرد یا افراد سرچشمه می‌گیرد. در همین راستا، تولیدات هنری در زمینه‌های مختلف به شدت در ایجاد و افزایش این تاب‌آوری مؤثر است؛ خاصه در فضای پادکست، و به ویژه در یک پادکست معروف که «رخ» نامیده شده و تقریباً هر ماه با حمایت شرکت‌ها و کمپانی‌های داخلی یک اپیزود منتشر می‌کند. موضوع اصلی این پادکست، بررسی زندگی و اتفاقات و بهتر بگویم سیرتطور-شخصیت‌های شاخص ایران و جهان است. در ظاهر، در آن زمان طبق یک اقدام پسندیده، به جای اشخاص روی موضوع جنگ اعراب با فلسطین دست می‌گذارد و ابعاد مختلف ماجرا را بررسی می‌کند. نکته‌ی جالب ماجرا محتوای تولیدی است. در این قسمت پادکست رخ، که با حمایت «اسنپ‌پی» یکی از شرکت‌های زیرمجموعه‌ی اسنپ ساخته و پرداخته شده است، به جنگ اعراب با اسرائیل می‌پردازد و به روایت بخشی از تاریخ پابندی خاصی دارد. مشکل اینجاست که فقط به پابندی بخشی از تاریخ خود را ملزم می‌داند. ایشان با شرح و تفصیل از اتحاد کشورهای عربی مختلف که چند ده برابر اسرائیل از منظرهای مختلف قدرت و وسعت دارند یاد می‌کند، و بایک

روایت کوتاه و سریع‌تر به شکست هر باره‌ی این کشورها در مقابل اسرائیل اشاره می‌کند و او را پیروز مقتدری نشان می‌دهد که هیچ‌کس در مقابلش یارای مقاومت و هیچ شانس پیروزی‌ای ندارد. اپیزودهای معمول این پادکست تا حدود ۵۰ الی ۶۰ دقیقه است و اگر ببیند حق مطلب در خصوص آن فرد یا موضوع ادا نشده است، در دو یا چند اپیزود مطلب را جا می‌اندازد. اما اپیزود محل بحث ما در ۴۲ دقیقه تمام می‌شود؛ در حالی که نبرد چهارم و پنجم اسرائیل را - آن هم نه با اتحادهای عربی بلکه بایک گروه شبه‌نظامی کوچک به نام حزب‌الله که در یک کشور کوچک قرار دارد - به طور کل بایکوت می‌کند. به نظر شما چرا تولیدکننده که خود را ملزم به واقعیت می‌داند، از شرح همه‌ی ماجرا خودداری کرده است؟ آیا نبرد این قدرت بزرگ که اتحاد عربی را آن هم نه یک‌بار بلکه سه بار شکست داده، بایک گروه کوچکی مثل حزب‌الله که

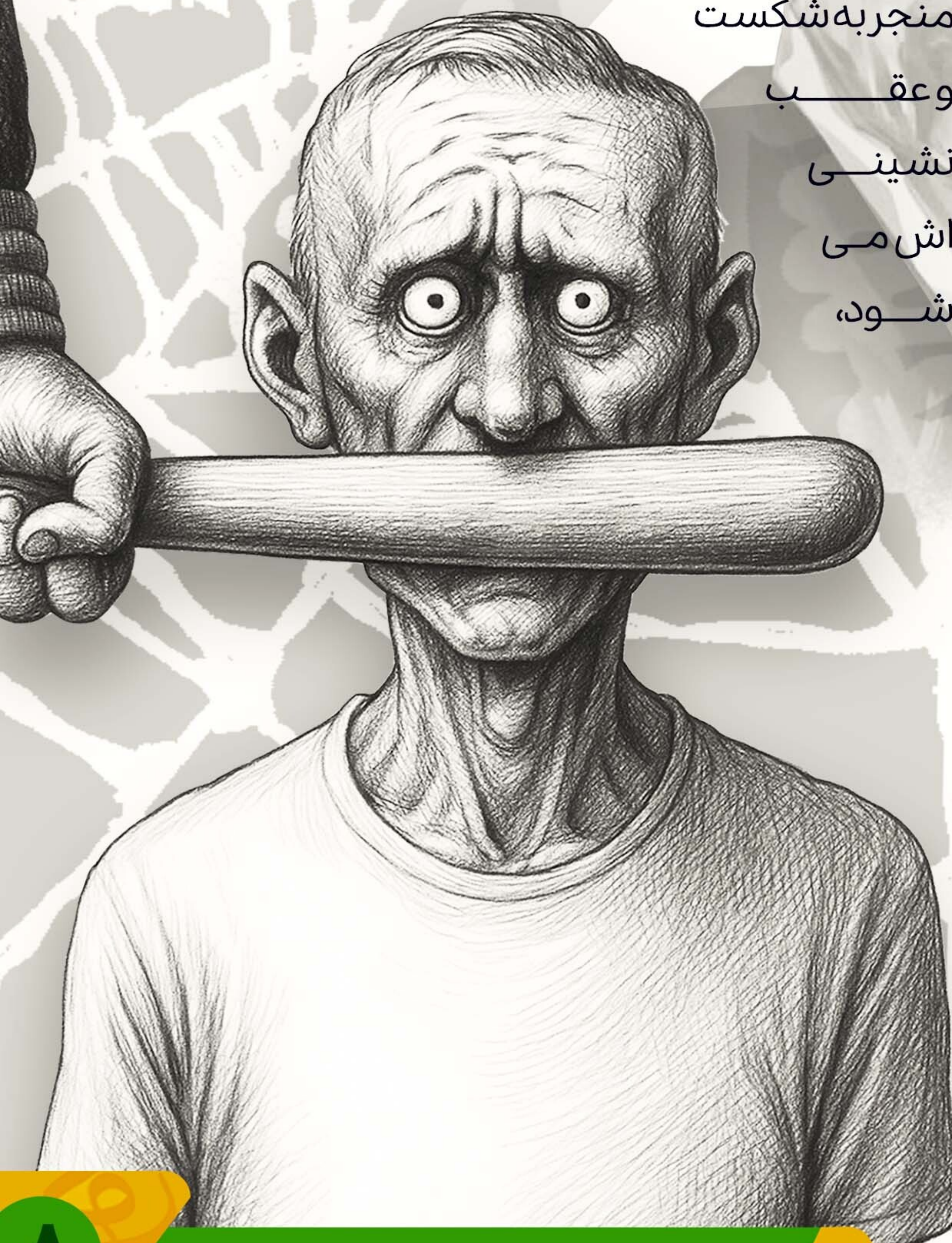
منجربه شکست

و عقب

نشینی

اش می

شود،





برای مخاطب از نظر روایت دراماتیک و به اندازه‌ی کافی پرکشش نبوده است تا آن را در یک اپیزود دیگر شرح بدهد؟ به نظر شما وسط جنگ مستقیم ایران و اسرائیل، اگر مخاطب این را بشنود که این گروه کوچکی که شکل گرفته و با اسرائیل سرشاخ شده و او را شکست داده یکی از گروه‌های تحت حمایت ایران است، برای او در این دوره‌ی زمانی خاص ایجاد انگیزه و امید نمی‌کند و تاب‌آوری مردم‌مان را در نبرد بالا نمی‌برد؟ روایت این دو جنگ با سه جنگ دیگر اگربیان می‌شد، قطعاً مخاطب را به نقطه‌ی مقابل جایی که الان هست می‌برد. ولی خب نویسنده و شرکت‌های حامی آن این را نمی‌خواهند و نمی‌پسندند. و اولین حمله‌ها به ذهن مخاطب ایرانی، توسط یک ایرانی در خاک خودمان و با امکانات خودمان، با حمایت یک شرکت تماماً ایرانی

سازماندهی می‌شود. به نظر شما چه سودی برای آن‌ها دارد که این‌گونه روایت می‌کنند؟ ای کاش کسی بود تا اپیزود دوم این پادکست را درست می‌کرد؛ تا در سالگرد سید مقاومت، زنگار را از چهره‌ی یک اسطوره می‌زدود و آنچه حزب الله به رهبری سید حسن نصرالله بر سر اسرائیل آورد را بی‌کم و کاست بازگو می‌کرد. اما برای این کارها کمپانی‌های سرمایه‌داری سرمایه‌ای ندارند که بخواهند هزینه کنند؛ حتی اگر این کارشان و مأموریت اجتماعی‌شان منجر به معافیت مالیاتی چند صد میلیاردی شود.

حبیب‌الله خوشدل

نگاهی به مسئله امید و یاس در بستر تربیت و رسانه

آنچه که امروز بیش از هر چیز دیگر در ادبیات رسانه جاهلیت زده دیده می‌شود گفتمان ناامیدی نسبت به جبهه حق و حقیقت است. مسئله امید و یاس از موضوعات محوری بشر در طول حیات است که با هدف گرفتن آن توسط رسانه جاهلیت زده منجر به عوض شدن جای ارزش و ضد ارزش می‌شود. اینگونه که ارزش بودن امور را علاوه بر آنچه که خواست و میل شخصی انسان است، بر مدار تایید کنش‌های غیر انسانی غرب می‌چرخاند. با این حساب با توجه به منظوم بودن و هدفدار بودن این نوع کنش‌های رسانه‌ای میتوان برداشت نوعی از گفتمان تربیتی را در لایه‌های عمیق آن داشت. همانطور که در پی حملات رژیم صهیونیستی به خاک مقدس جمهوری اسلامی ایران، بازی رسانه‌ای امروز دشمن تفاوتی با صحنه روز عاشورا که محتوای اصلی آن ناامیدی از جبهه حق و قدرت ایمان و امیدواری به امان نامه یزیدیان زمان است ندارد. آنچه که این واقعه را تاسف بار تر می‌کند، بدون تعارف، فکر تسامح و تساهل در برابر کفر و طاغوت مطلق، در ذهن مسئولین و برخی از مردم است! این تفکر نتیجه سال‌ها بازی خوردن از دشمن در بستر رسانه‌ای بی‌بندوبار است! تفکر تسامح و تساهل و محافظه‌کاری در برابر قدرت‌های پوشالی در هر دوره‌ای از تمدن اسلامی وجود داشته که در نهایت موجب شکست جبهه حق شد. بارزترین آن جریان سقیفه



و فراموشی غدیرو پیامد آن،
 واقعه عاشورا است! **كُلُّ يَوْمٍ**
عاشورا و كُلُّ اَرْضٍ كَرْبَلَا... رسانه
 ای که حقایق را که در روز روشن،
 پیش چشمان جهان حادث می
 شود تکذیب می کند، اخبار
 حقیقت را هم تحریف و آلوده به
 دروغ و تحقیر می سازد و کثیف
 ترین حوادث را مزین به زیبا ترین
 جملات و کلمات می کند و بعد در
 مغز و زبان مخاطب می گنجاند،
 چگونه توانسته قدرت روایت اول
 را در دست بگیرد؟ چگونه می شود
 بالای ۱۵۰ خبرنگار در غزه کشته
 شوند و جایزه شجاعت شورای
 حقوق بشر سازمان ملل به
 عوامل آن تعلق بگیرد؟ چگونه می
 شود با اهانت به مردم و
 فاشیست خواندن ۸۵ میلیون
 ایرانی توسط مجری شبکه و منکر
 شدن سیادت ایرانی ها و سید
 بودن شهید رئیسی توسط تحلیلگر
 بهائی شبکه صهیونیستی، باز به آن
 اعتماد کرد و سخنان آبدار و اخبار
 کذب و مجریان مزدور آن را باور
 کرد؟ چگونه می شود با وجود با
 دیدن قدرت بالای نظامی کشور،
 ثبات فرماندهان و استفاده از بروز
 ترین تاکتیک های جنگی در مبارزه
 با این رژیم غاصب چشم بست و
 گوش به تحریفات کذب مشتی
 مزدور و وطن فروش که سال
 هاست آمال و آرزوی ریشه کن

شدن ایران و ایرانی را در دل می
 پروراند سپرد؟ چگونه می توان
 ضعیف و ناتوان خواند کشوری را
 که تعداد بالایی از فرماندهان رده
 بالای آن را ترور شوند و تا بعد از
 ظهر همان روز آنان را جایگزین
 کنند و در بامداد آن نه تنها دفاع،
 بلکه حمله ای پر قدرت به
 متجاوز کند؟ آیا فراموشی این
 امور چیزی جز **سحر رسانه های**
 است؟ چیزی جز امیدی تو خالی به
 جبهه کفر است؟ نه امیدواری
 مطلق بدون تفکر مدنظر نظام
 توحیدی و انسان مومن انقلابی
 است، و نه ناامیدی که انسان را در
 برابر حاکمیت ها و قدرت
 های ظاهری طاغوت منفعل
 سازد... برخی گمان می کنند که
 منظور جبهه انقلابی از امیدواری،
 مطلق گرایی و تک بعدی بودن
 است، حال آنکه هدف از آن،
 درک توانمندی ها، پرورش آن
 و شناسایی ضعف ها به
 منظور فایق شدن هر چه
 سریعتر بر آن است؛ که
 همه آن بدون توکل به
 خداوند و توسل به
 معصومین (ع) آب
 در هاون کوبیدن
 است! در تعریف
 اول از امیدواری،
 چیزی جز انفعال،
 سستی و رخوت

دیده نخواهد شد؛ اما در تعریف
 دوم بدیهیست که نوعی حرکت و
 تفکر را در انسان فرا می خواند...
 از طرفی ناامیدی نیز در جای
 خودش مثمر ثمر است!
 ناامیدی از طاغوت، وعده
 هایش، دوستی اش، محبت
 ظاهری اش و... این نوع از ناامیدی
 اتفاقا موجب حرکت و جوششی
 در انسان می شود که قدم های
 بعدی در راستای حرکت در نظام
 دیگری که همان نظام توحیدی
 باشد می رساند. مسئله یاس و
 امید مطلق گرا نیست، بلکه
 نسبی گرا است... بنابراین
 امیدواری از این حیث که موجب
 حرکت در نظام توحیدی متعالی
 شود، به گونه ای که بر اثر دیدن
 توانمندی ها
 میل



به افزون کردن آن و بر اثر دیدن ضعف‌ها میل به پیدا کردن راه حل و از بین بردن آن در انسان بیدار شود، حائز اهمیت است. از طرفی اگر ناامیدی نسبت به امان‌نامه و وعده‌های منفعت طلبانه دشمن باشد، موجب سرمایه‌گذاری توان انسانی و فکری بر بخش داخلی می‌شود بدون تعارف توهّم جامعه پیشرفت‌های بدون تلاش موضوعیت اصلی جوان امروز است! این توهّم از آن جایی نشأت می‌گیرد که هنوز پی به مسئولیت خود در رفع موانع و مشکلات کشور نبرده است. از سویی، این حس هویت مسئولیت و اشتیاق به کار باید به‌طور صحیح توسط معلم و مربی هدایت شود تا از بروز مشکلات و بارهای اضافی جدید برای کشور جلوگیری گردد. حقیقتی که معلم باید روشن کند چنین است که، اگر انسان در زندگی خود به استقبال رنج‌ها نرود، سختی‌ها و دشواری‌ها به

اجبار به او متمایل می‌شوند. **مسیر پیشرفت هرچند امید بخش است اما هموار نیست،** اگر اصل در حرکت کردن به سوی حق صرفاً هموار بودن شرایط و نتیجه‌گرایی به شیوه‌ای که در ذهن انسان است بود، تاریخ هرگز شاید **قیام عاشورا** نبود! آنچه باعث ایستادگی و پیروزی جنگ هشت ساله دفاع مقدس نیز شد اعتقاد راسخ نظام انقلاب اسلامی به **مکتب عاشورا** بود! آنچه شرافت و غیرت آدمی را محفوظ می‌دارد تلاش در فهم این نوع از معنای امیدواریست. شرکت بهیار صنعت اصفهان نمونه عالی از این نوع فهم امیدواریست. تعریفی که این شرکت از کار خود ارائه می‌دهد چنین است: «در اقتصاد دانش بنیان فضایی وجود دارد که در آن، فرد **خلاقیت و ابتکار** خود را می‌بیند و به عبارت بهتر خود را در کار می‌بیند. این درک و فهم از کار باعث می‌شود که انسان کار را جزئی از خود بداند... در مواجهه می‌داند

که در پس این سختی‌ها با نشاط و توان بیشتری عمل می‌کند. می‌داند که در پس این سختی‌ها انسان دیگری خواهد شد و لذا به استقبال این سختی‌ها می‌رود و در دست و پنجه نرم کردن با سختی‌ها، بر سستی‌ها و ناتوانی‌های خود فائق می‌آید و توانایی خود را به تماشامی نشیند. از این رو، کار برای او زحمت نیست و اینکه دیگران از حاصل کار او استفاده می‌کنند، او را به یک احساس وسیع‌تر از خود و منافع شخصی‌اش می‌رساند. از این رو کار در اقتصاد دانش بنیان زحمت نیست، بلکه وسیع‌تر شدن و **درک رحمت و مهربانی** است. انسان در این راه تمام خلاقیت‌های خود را به کار می‌گیرد تا تمام مشکلات مردم راحت‌تر حل شود.» این تعریف چه در حیطه کار صنعتی باشد که مدیریت جمادات را در دست دارد و چه در حیطه رسانه که **مدیریت جامعه انسانی** را در دست دارد،

همانطور که گفته شد نمونه ای عالی از کارکرد امید در درک توانمندی ها و ضعف هاست. اگر جامعه در حال حاضر رنج نوآوری و اقتصاد مقاومتی را در خود تقویت نکند و از زیر بار این مسئولیت شانه خالی کند، زمانی فرا می رسد که جامعه به دلیل کمبود امکانات و دانش و مهارت لازم ناچار به پذیرش تصرف سایر ملل بر سرزمین خود می شود. از فاجعه بارترین نتایج عدم اهتمام مربیان به بحث امیدآفرینی، خو گرفتن جامعه به شایعه پراکنی، التقاط، ضعف استدلال و ناامیدی است؛ به گونه ای که از مرحله ای به بعد جامعه به طور اتوماتیک وار نسبت به گفتمان امیدواری واکنشی تهاجمی نشان خواهد داد... بنابراین امروز از اهم فعالیت های مربیان و متولیان عرصه فرهنگی بحث امیدواری و هویت دهی به دانشجویان و دانش آموزان است. تزریق این

امیدواری نیز در رسانه ملی از آن جهت که کنشی متقابل در برابر تاثیرات رسانه های معاند است از ملزومات جنگ با رسانه جاهلیت زده ی عصر خویش محسوب می گردد که متاسفانه مسئولین مربوطه از عمر قریب به پنجاه ساله انقلاب اسلامی تنها دو سه سالی است که متوجه آن شده اند. بدیهیست که وقتی رسانه جاهلیت زده با زرق و برق و جذابیت های ظاهری چه در مجریان و چه در فضای تبلیغاتی، تلاش به نشر اکاذیب خود می کند مخاطب نیز تا حد زیادی تحت تاثیر آن قرار می گیرد؛ چه رسد به آنکه هر روز و هر ساعت در برابر اعمال نفوذ آن باشد

رهبر معظم انقلاب اسلامی، (در دیدار معلمان و کارگران ۱۳۶۹/۲/۱۲):

«نبرد فرهنگی را با مقابله به مثل می شود پاسخ داد. کار فرنگی و هجوم فرهنگی را با تفنگ نمی شود جواب داد.. تفنگ او، قلم است. این را می گوئیم تا

مسئولان فرهنگ کش و رو کارگزاران امور فرهنگی در هر سطحی و شما فرهنگیان عزیز اعم از معلم و دانشجو و روحانی و طلبه و مدرسان، تا دانش آموزانتان و تا کسانی که در بیرون این نظام آموزشی کشور مشغول کارند احساس کنید که امروز، سرباز این قضیه شما هستید و بدانید که چگونه دفاع خواهید کرد و چه کاری انجام خواهید داد، مثل جنگ نظامی، چشم هارا باید باز کرد و صحنه را شناخت...»

سپیده حقیقی قویمی

ایران

به کار می رفت همچنین، حضور نمادین شهید قاسم سلیمانی و دیگر شهدای جبهه مقاومت، این نبرد را در امتداد مبارزات گذشته قرار می داد و به آن مشروعیت و عمق تاریخی می بخشید. تنوع قالب‌ها و تاثیرگذاری فرم این محصولات گرافیکی به پوسترهای ایستا محدود نبود. موشن گرافیک‌های پویا که با ترکیب تصاویر واقعی، صدای انفجار و نقل قول‌های فرماندهان ساخته می شدند، برای تاثیرگذاری عاطفی بیشتر در شبکه‌های اجتماعی منتشر شدند. علاوه بر این، طراحی طرح‌های ویژه برای پروفایل کاربران، عموم مردم را به مشارکت در این نبرد رسانه‌ای ترغیب می کرد و حس همبستگی و هویت جمعی را تقویت می نمود. در نتیجه، این پوسترها تنها ابزار تبلیغاتی نبودند، بلکه به عنوان اسناد بصری، روایتی خلاصه شده و قدرتمند از یک جنگ کوتاه اما پرتنش را ثبت کرده اند. آن‌ها نشان می دهند که در دنیای امروز، هنر گرافیک به یک سلاح استراتژیک تبدیل شده که در خط مقدم نبردهای روانی به کار گرفته می شود و در تثبیت روایت رسمی و تقویت روحیه ملی نقش تعیین کننده‌ای دارد.

صدیقه عسکری

درگیری دوازده روزه ایران و اسرائیل، نمونه‌ای بارز از جنگ‌های مدرن بود که در آن، جبهه رسانه و هنر به اندازه میدان نبرد اهمیت یافت. در این میان، پوسترها و محصولات گرافیکی به عنوان ابزاری قدرتمند و سریع، نقش اصلی را در نبرد روانی و شکل دهی به افکار عمومی ایفا کردند. این آثار، که با سرعتی چشمگیر تولید و در فضای مجازی و فیزیکی توزیع شدند، بازتابی از ایدئولوژی، روحیه و اهداف استراتژیک ایران در آن مقطع حساس بودند. ویژگی‌های بصری و پیام رسانی مهمترین ویژگی این پوسترها، استفاده حساب شده از نمادها و رنگ‌ها برای انتقال سریع پیام بود. پرچم ایران با رنگ‌های قرمز، سفید و سبز، معمولاً در مرکز و موقعیتی غالب قرار می گرفت، در حالی که پرچم اسرائیل به صورت پاره، سوخته یا زیر چکمه‌های رزمندگان به تصویر کشیده می شد. این تقابل بصری ساده، مفهوم اصلی «پیروزی خیر بر شر» را بدون نیاز به هیچ متنی القا می کرد. از دیگر المان‌های کلیدی، نمایش قدرت نظامی بود. تصاویر موشک‌های بالستیک بانام‌های نمادینی مانند «خیبرشکن» و «حبیب»، همراه با نماد سپاه پاسداران، برای نمایش عزم راسخ و توان بازدارندگی کشور به



هنر سنگ مزاری که بیانیه شد؛ هنر نجابتی در خدمت مقاومت

طراحی سنگ مزار سید حسن نصرالله، به سرپرستی استاد مسعود نجابتی، فراتر از یک یادبود ساده، بیانیه‌ای گرافیکی از هنر متعهد و هویت جبهه مقاومت است. این اثر که در پی یک هویت بصری منسجم برای مراسم تشییع با شعار «إِنَّا عَلَى الْعَهْد» خلق شد، نشان می‌دهد چگونه تایپوگرافی می‌تواند بار معنایی یک اندیشه را به دوش بکشد و آن را در کالبدی هنری جاودان کند. کلید موفقیت این پروژه، استفاده هوشمندانه و نمادین از خطوط اسلامی در سه بخش اصلی سنگ قبر بود. این انتخاب، تنها یک زیبایی‌شناسی بصری نیست، بلکه هر خط، حکمتی خاص را انتقال می‌دهد. استفاده از خط کوفی بنایی در یادمان مکعبی شکل، که ریشه در معماری کهن اسلامی-شیعی دارد، هویت مذهبی و استواری

و مقاومت را یادآوری می‌کند اما خود سنگ مزار، یک شاهکار تایپوگرافی است. در بالاترین نقطه، خط رقاع که به خوانایی و ظرافت مشهور است، برای نگارش آیه «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» انتخاب شده است. این انتخاب، پیوندی مستقیم بین عهد شهدا و عهد الهی برقرار می‌سازد. در بدنه اصلی، خط ثلث با عظمت و شکوهش، نام و لقب سید حسن نصرالله را جاودانه کرده، که نشان‌دهنده جایگاه رفیع اوست. در نهایت، خط نسخ عربی که برای جزئیات تاریخی به کار رفته، بروضوح و انتشار این پیام برای عموم مردم تأکید دارد. این اثر نجابتی و تیم همراهش، تنها یک سنگ قبر نیست؛ سنگ بنای تازه‌ای در هنر مقاومت است که ثابت می‌کند تایپوگرافی، به عنوان زبانی جهانی، می‌تواند عمق یک مکتب و اصالت یک مبارزه را روایت کند.

صدیقه عسکری

محرم؛ هنر حماسه و رسانه در کلام شهید آوینی

شهید سیدمرتضی آوینی در میان متفکران انقلاب اسلامی، نقش ویژه‌ای در فهم و بازخوانی هنر و رسانه در حوزه معارف دینی داشت. او محرم را فقط یک واقعه تاریخی نمی‌دانست، بلکه به چشم یک «تجربه زنده معنوی» نگاه می‌کرد که باید با هنر و رسانه‌های معاصر به زندگی امروز ما منتقل شود.

شهید آوینی می‌گوید:

«محرم و صفر، زمان ظهور حماسه‌ای است که در ورای تاریخ، در قلب حقیقت و معنویت رخ می‌دهد. رسانه‌ها و هنر باید این حماسه را به گونه‌ای تصویر کنند که مخاطب امروز، نه تنها



الولادة ١٩٥٩/١١/٢٨
٢٧ جمادی الثانی ١٣٧٩

الشهادة ٢٠٢٤/٩/٢٧
٢٣ ربيع الثانی ١٤٤٦

الدفن ٢٠٢٥/٢/٢٣
٢٤ شعبان ١٤٤٦



یک واقعه تاریخی بلکه یک تجربه زیستی و معنوی را درک کند. هنر در محرم، نه سرگرمی است و نه صرفاً روایت، بلکه تبدیل پیام عاشورا به زبانی است که دل‌ها را بیدار کند و انسان‌ها را به حرکت درآورد.» این سخن کوتاه اما عمیق، چراغ راهی است برای فهم نقش هنر و رسانه در انتقال پیام عاشورا به نسل امروز؛ نسلی که در دنیای تکنولوژی و شلوغی‌های عصر حاضر، به دنبال معنا و تجربه‌های عمیق است.

هنر حماسه؛ از روایت صرف تا تجربه درونی

در سنت دینی ما، محرم همواره همراه با هنر بوده است؛ از تعزیه خوانی و نوحه سرایی گرفته تا پرده خوانی و نمایش‌های تعزیه. اما آنچه شهید آوینی بر آن تاکید می‌کند، فراتر رفتن از صرف بازگویی تاریخی است. هنر در محرم باید به گونه‌ای باشد که مخاطب را به درون حماسه عاشورا ببرد، او را با پیام امام حسین (ع) همذات‌پندار کند و این پیام را به زندگی امروز پیوند بزند.

او هنر را ابزاری می‌داند که «دل‌ها را بیدار» می‌کند. بیداری که از جنس آگاهی صرف نیست، بلکه یک نوع حرکت و جهاد درونی و بیرونی است. این همان مفهوم «عاشورا به مثابه حماسه جاوید» است که از آن نه فقط به عنوان واقعه‌ای تاریخی، بلکه به عنوان پیام حیات‌بخش برای زمانه ما یاد می‌شود (مطهری، ۱۳۷۲).



رسانه؛ زبان امروزی پیام عاشورا

شهید آوینی در عصر ظهور رسانه‌های نوین و تلویزیون، از اهمیت بالای رسانه در انتقال پیام عاشورا سخن گفت. او باور داشت که رسانه‌ها باید هنر حماسه را به زبانی که مخاطب امروزی می‌فهمد، عرضه کنند. این نکته با توجه به تغییر شرایط فرهنگی و اجتماعی امروز اهمیت دوچندان دارد. اگر پیام عاشورا در قالب‌های سنتی عرضه شود، ممکن است از فهم نسل جوان فاصله بگیرد یا کم‌اثر شود. بنابراین رسانه و هنر باید ابزارهای نوین و زبان روز را برای رساندن این پیام به کار گیرند، بدون اینکه از اصالت و روح عاشورا فاصله بگیرند.

درس‌هایی برای تعلیم و تربیت دینی

تحلیل گفتار شهید آوینی، نکاتی مهم در عرصه تعلیم و تربیت دینی به ما می‌آموزد: هنر و رسانه باید در خدمت تربیت اخلاقی و معنوی باشند؛ نه صرفاً سرگرمی یا اطلاع‌رسانی. بازنمایی عاشورا باید به گونه‌ای باشد که دانش‌آموز و دانشجو، پیام ایثار و مقاومت را در دل خود حس کنند و این پیام در رفتار و زندگی‌شان اثر بگذارد. معلمان و مربیان باید از ظرفیت‌های هنرهای نمایشی، داستان‌گویی و رسانه‌های جدید برای ایجاد این تجربه زنده بهره بگیرند. حفظ اصالت معنوی عاشورا در کنار به‌کارگیری زبان و ابزار روز، رمز موفقیت انتقال پیام به نسل جدید است.

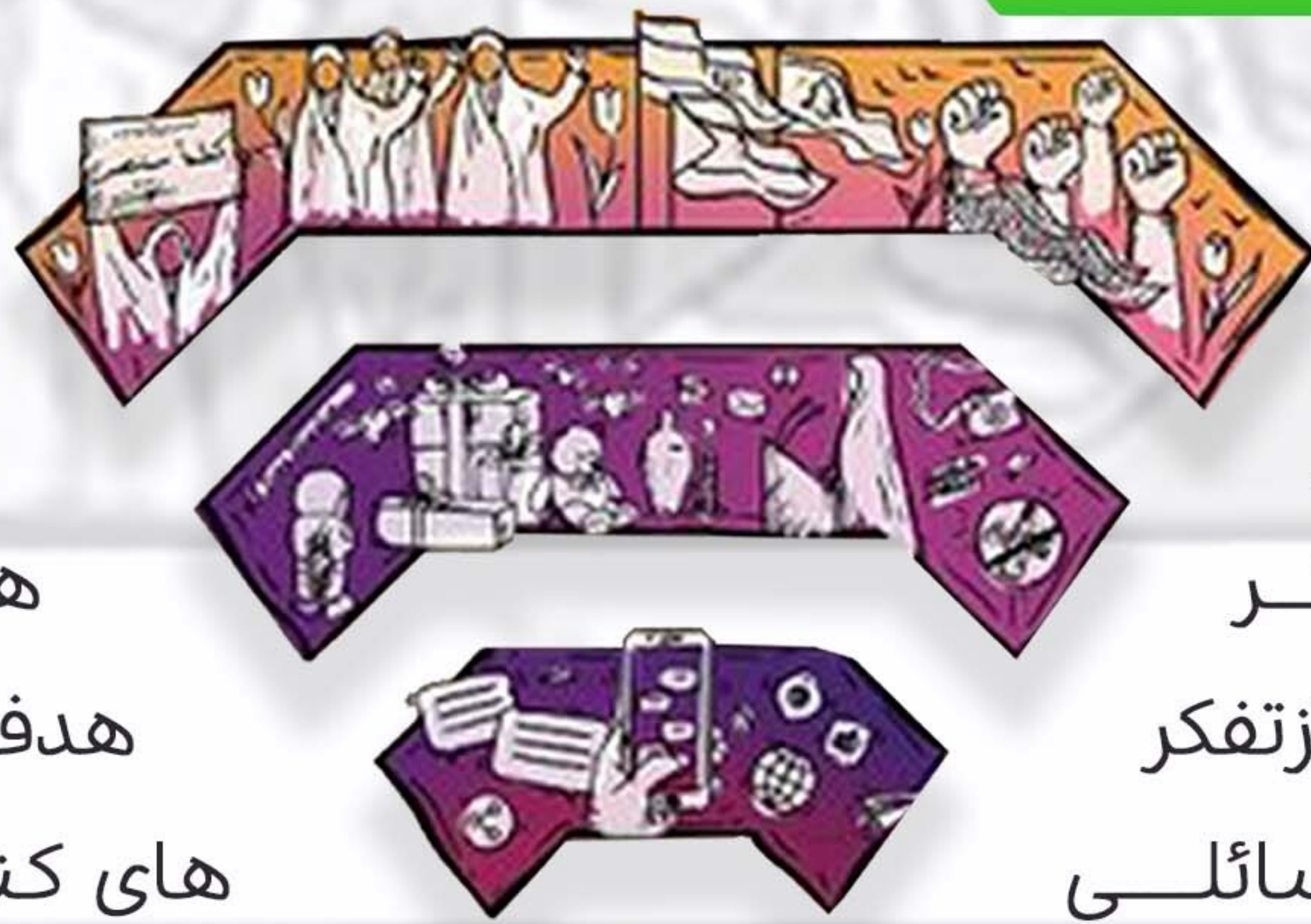
جمع‌بندی

شهید آوینی به ما یادآور می‌شود که عاشورا یک «حماسه زنده» است و هنر و رسانه، زبان این حماسه در هر زمانه. در دنیای امروز که رسانه‌ها بر زندگی ما حاکمند، ضرورت دارد پیام عاشورا با زبان روز و به گونه‌ای ارائه شود که مخاطب، آن را صرفاً یک روایت تاریخی نداند، بلکه آن را تجربه‌ای معنوی و تربیتی بداند که به حرکت و تحول درونی او می‌انجامد. این مهم می‌تواند چراغ راه تربیت دینی و فرهنگی جامعه ما باشد.

منابع:

آوینی، سیدمرتضی، مجموعه آثار (مرکز حفظ و نشر آثار شهید آوینی، ۱۳۹۵)
مطهری، مرتضی، مجموعه آثار (دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲)
حسینی، محمدجواد، «نقش هنر در انتقال پیام عاشورا» مجله فرهنگ و هنر، شماره ۱۵، ۱۳۹۸
عسگری، فاطمه، «رسانه و دین: چالش‌ها و فرصت‌ها»، پژوهش‌های رسانه‌ای، دوره ۷، شماره ۲، ۱۳۹۷

سعید زعیمی



امروز استراتژی کنشگری

سیاسی فرهنگی در بستر

رسانه چه برخواسته از تفکر

مدرنیته و غربی و چه برخواسته از تفکر

مقاومت توحیدی دارای زیر مسائلی

است که اکنون با توجه به شدت گرفتن

فضای انتقاد در آن، محل گفت و گو است، از

این جهت حقیر فرصت را غنیمت شمرده و چند

کلامی پیرامون حواشی اخیر فضای شکل گرفته

عارضم. در برهه کنونی مهم ترین وظیفه متولیان

عرصه فرهنگی و تربیتی در بستر رسانه انسجام امت

اسلامی برای تحقق آرمان تمدن اسلامی است و هر

نوع کنشگری در آن باید بر مدار منفعت جمعی امت

اسلامی برای تحقق این آرمان باشد. بنابراین کنشگر

فعال انقلابی در این بستر نیز به دلیل نقش راهبری

برای مخاطب تنها باید در جهت همان منفعت

جمعی امت اسلامی خود تولید محتوا کند. مقدمه

ای که عرض شد بدیهی ترین قانون نانوشته هر

کنشگر رسانه ای انقلابی است که چشم پوشی از آن

موجب ارائه محتوایی بی هویت است و به هیچ

عنوان هدف ارزشمندی برای نقد و بررسی نخواهد

بود! حال سوال می شود که با این پیش زمینه به

طور قطع چند تن از سکان داران رسانه به ظاهر

انقلابی تولید محتوایی در این جهت دارند؟ آیا ما در

فضای رسانه به دنبال

یارکشی مخاطبین خود

هستیم یا تبیین و ارائه محتوا با

هدف اسنجام امت؟ از سری آسیب

های کنشگری رسانه ای مابین جریان

های انقلابی و مخاطب دار، سندرم جنگ

محتوایی است! محتوایی که از مرحله ای به بعد

هدف پیدا کردن راه همبستگی و به کرسی نشاندن

حق نیست، بلکه هدف نفی کامل افراد و خارج کردن

کنشگران دیگر از صحنه سیاست و رزی انقلابی است...

این در حالی است که هر کدام از این کنشگران نماینده

یا مخاطب دار عده ای از گروه های اجتماعی اند که

دیگر کنشگران رسانه ای فاقد آن اند و هر بار حذف

شدن هر کدام از آن ها مساوی است با حذف شدن و

از دست دادن یک گروه خاص اجتماعی که مخاطب او

بودند! آنچه برای تحقق تمدن اسلامی موضوعیت

اصلی است حضور افراد صد درصد کامل و بی عیب و

نقص نیست که اگر خلاف آن شد ناگزیر روی به حذف

کردن آن ها از صحنه فعالیت های اجتماعی

مجاهدانه که برخواسته از روح کمال گرای فعالان

انقلابی رسانه ای است بیاوریم! هر کنشگر فعالی در

این فضا دارای استعدادها، توانمندی ها و معلوماتی

است که هر کدام در جایگاه خود قابل استفاده است،

اما موضوع این است که استعدادها و معلومات آیا



آیا صرفا باید همانند و یک وجهی باشند تا اگر کسی مخالف آن را اظهار کرد حذف شود؟ این در حالیست که رویکرد وحدت طلبانه در دیدگاه‌های فرهنگی امام خمینی (ره) بدین شرح است:

«امروز که یک تحول بزرگی در ملت ما پیدا شده است و خدای تبارک و تعالی به این ملت عنایت فرموده است و این تحول را به قدرت خود ایجاد فرموده است... و به حمدالله شما آقایان و همه علماء بلاد و همه طلاب و روحانیین بلاد، حاضر در صحنه هستید و همراه با برادران سپاهی خودشان برادران ارتشی خودشان در جبهه‌های می‌روند و فداکاری می‌کنند. برادران عزیز من فرزندان اسلام توجه داشته باشید که باز یک جریانی در کار است که شما را منعزل کنند از این امری که در او هستید، مبادا گروه‌ها یا آنهایی که نمی‌خواهند روحانیون نفس بکشند شما را اغفال کنند و برگردانند به کنج مدارس و منزوی کنند در حجره‌ها. (بیانات امام خمینی در جمع گروهی از مسئولان و روحانیون دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌های علمیه قم و مشهد، ۵۹/۱۲/۱۴)»

«امروزی که از ضروری‌ترین تشکلهای بسیج دانشجویی و طلبه است. طلاب دینی و دانشجویان دانشگاه‌ها باید با تمام توان خود در مراکزشان از انقلاب اسلام دفاع کنند... امروز دانشگاه و حوزه از هر محلی بیشتر به اتحاد و یگانگی احتیاج دارند. فرزندان انقلاب به هیچ وجه نگذارند ایادی آمریکا و شوروی در آن دو محل حساس نفوذ کنند... (پیام امام خمینی در آستانه سالگرد بسیج مستضعفین ۶۷/۹/۲)»

«لازم است طبقات محترم روحانی و دانشگاهی با هم احترام متقابل داشته باشند جوانان روشن فکر دانشگاه‌ها به روحانیت و روحانیون احترام بگذارند... روحانیت قدرت بزرگی است که باز دست دادن آن خدایی نخواسته پایه‌های اسلام فرو می‌ریزد و قدرت جبار دشمن، بی معارض می‌شود... اگر در میان آنها کسانی بی صلاحیت خود را جا بزنند، لکن نوع آنها در خدمت هستند، به حسب اختلاف موقف و خدمت آنها ملت را پایبند اصول و فروع دیانت نموده به رغم اجانب و عمال آنها باید این قدرت را تایید و حفظ نمود و با دیده احترام نگریست... (پاسخ امام خمینی به اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا ۵۱/۴/۲۲)»

سپیده حقیقی قویمی

مثال‌های در این خصوص که در تاریخ اسلام، چه در اندیشه‌های امام خمینی رحمت الله علیه و چه در اندیشه‌های رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) بسیار است.

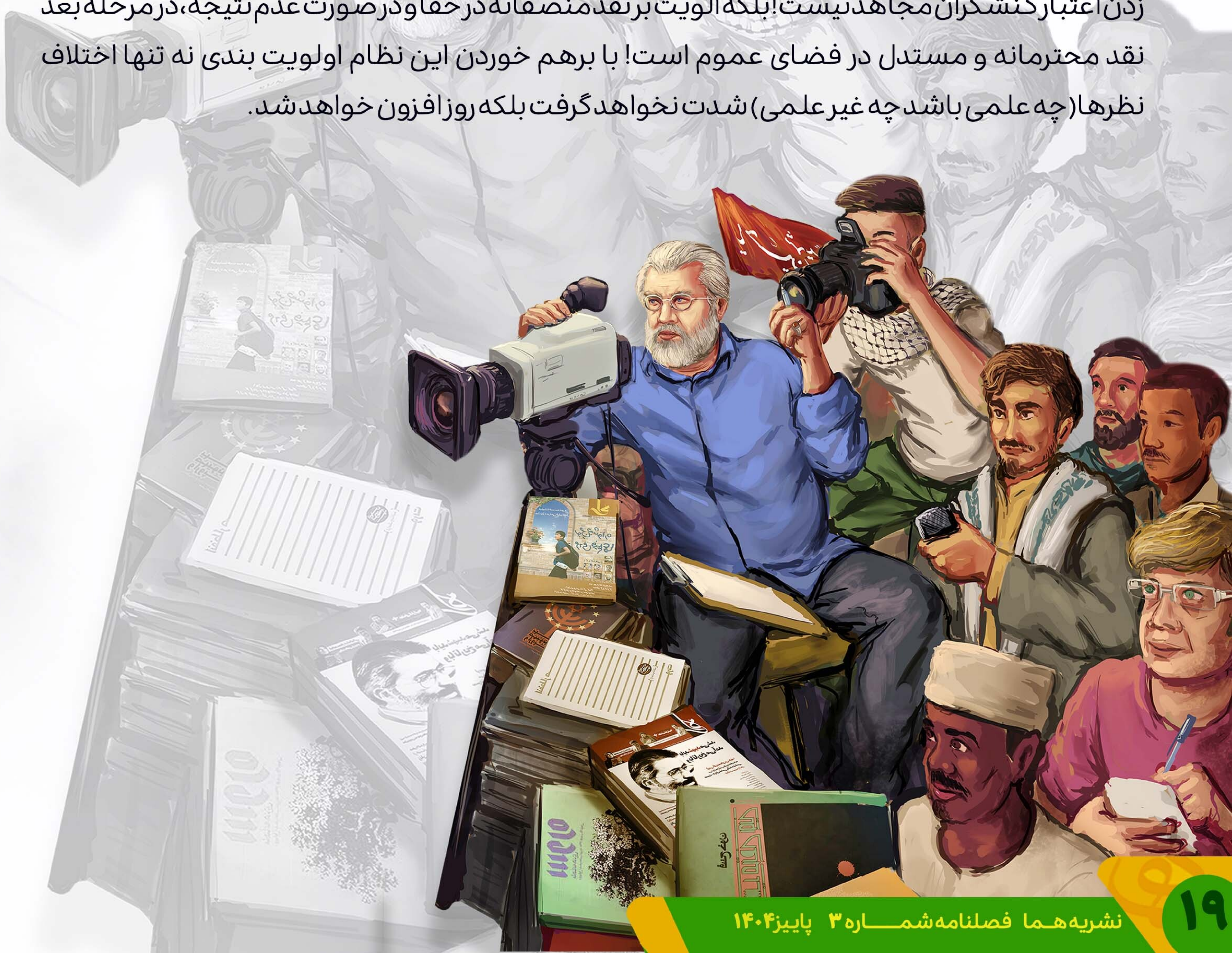
اگر بحث وحدت چنین باشد که اکنون فعالان فرهنگی رسانه‌ای می‌پندارند، بدیهیست که کاملاً معارض با چنین نظام اندیشه‌ای است، والا بدیهی است که امام خمینی نیز مانند سایر فعالان فرهنگی در می‌یابند که قطعاً تفاوت‌ها و چالش‌های مابین حوزویان

و دانشگاهیان و یا ارتش و سپاه و نیروهای جهادی وجود خواهد داشت، بنابراین چه اصراری بر وحدت این گروه‌ها است؟

آسیبی که متوجه این نوع جنگ محتوایی است اشخاص را با هر رده و سمتی، به هر بهایی فدای آرمان می‌کند!!!

آرمان به کارتشکیلاتی مجاهدانه و محتوایی هویت می‌بخشد و قطعاً به هیچ عنوان قابل چشم‌پوشی نیست، اما باید بدانیم اینکه پس از هر اختلاف نظری محتوایی به سبب تعصب بر هدف و آرمان از آبرو و مجاهدت اشخاص خرج پیروزی در این کشمکش‌ها شود هزاران ال‌هم بگذرد حسرت همبستگی امت اسلامی بردل‌هایمان خواهد ماند

این احساس مسئولیت دغدغه‌مندان فرهنگ و فضای رسانه که هر کدام سال‌هاست عمر و زمان خود را وقف علم‌آموزی و تولید محتوا کرده‌اند بسیار ارزشمند و قابل تقدیر است اما فراموش نکنیم که این نظام ارزش‌هاست که اولویت‌ها را می‌سازد، در نظام ارزشی بر مبنای سیاست‌های انقلابی‌الویت بر حذف و برهم زدن اعتبار کنشگران مجاهد نیست! بلکه الویت بر نقد منصفانه در خفا و در صورت عدم نتیجه، در مرحله بعد نقد محترمانه و مستدل در فضای عموم است! با برهم خوردن این نظام اولویت بندی نه تنها اختلاف نظر (چه علمی باشد چه غیر علمی) شدت نخواهد گرفت بلکه روزافزون خواهد شد.



آرمان‌ها و ارزش‌ها تا زمانی جذابیت خود را در اذهان عمومی حفظ می‌کنند که در زندگی جاری خلل ناروایی ایجاد نکند! این آن ذکاوتی است یک کنشگر رسانه ای می‌تواند به کار گیرد. محتوای های او مملو از حاضر جوابی های جنگ طلبانه نیست، بلکه در راستای تبیین و انتقاد سازنده با حفظ اعتبار و مخاطبین سایرین است...

در شرایط کنونی همانطور که پیشتر هم گفته شد این احساس مسئولیت نسبت به آرمان‌ها در فکر و اندیشه های فرهنگیان رسانه بسیار مقدس و قابل احترام است، بدیهی است افرادی که در زمینه تحقق این اهداف و آرمان‌ها دلسوزانه فعالیت می‌کنند، گذرا از انواع هواهای نفسانی و مراقبه و تهذیب نفس است که این احساس مسئولیت و سوزش قلب را ایجاد نموده. اما مسئله این است که عوامل شیطانی برای برهم زدن چنین آرمانی، در ابتدا و سوسه حذف کامل آن را در ذهن کنشگر فرهنگی ایجاد نمی‌کند، بلکه گاهی این احساس دلسوزی بیش از حد متعصبانه است که موجب پدید آمدن انواع التقاط‌ها و جنگ محتوایی بین کنشگران می‌شود...

حقیر از خواهران و برادران مجاهد خویش می‌خواهم که بر حسب چنین احساس مقدس و مسئولیت پذیری دست از تقوا عملی نکشند و بر آموخته‌ها و خویشتن داری خود بسنده نکنند که این امر ابتدای برهم زدن سیکل* گفتمان وحدت* است.
رهبر معظم انقلاب:

«در عرصه فرهنگ بنده به معنای واقعی کلمه احساس نگرانی می‌کنم و حقیقتاً دغدغه دارم. این دغدغه

از آن دغدغه‌هایی است که آدمی به خاطر آن، گاهی ممکن است نیمه شب هم از خواب بیدار شود و به درگاه پروردگار تضرع کند. من چنین دغدغه‌ای دارم. آن دغدغه که شبیه دغدغه در میدان جنگ است... البته دغدغه میدان جنگ به معنای رها کردن سنگر و عقب نشینی و ناامید شدن نیست دغدغه‌ای سوای این‌هاست که هم در خطوط مقدس و هم در قرارگاه‌ها با آدم است. من هر دو جا بوده‌ام و در این عرصه دغدغه جدی دارم. (بیانات در دیدار هنرمندان و مسئولان فرهنگی کشور ۷۳/۴/۲۲)*

سپیده حقیقی قویمی



یک نفرای کاش آنجا نجه هایم می شنی د

هر قدم نزدیک تر می شد، جهانم تیره تر

بشکنم پایم نمی دیدم تو را در ققکاه

کند و خنثی می شدم هر دم فرار اما چه سود؟!

بی کنای، بالکنای خانم سوزم دینغ

از غمت مجنون شدم اما برای انتقام

تا بگیرم انتقام از ظالمین، کوک کشان

راه اقدام به سمت نینوا، آخ سوی چشم

اشک، خون، آتش، جدایی، ققکاه و بی کسی

یک غم و صد استعاره داستان های شیه

مات و مبهوت ایستادم راه و چاهم از کجاست؟!

اسب مرا ازین کنید ای لشکر دلباخته

روسیاهم، شرمسارم، کاش مرگم می رسید

ناخچیان لااقل یک قطره آبش می دهید؟...

بشکنند دستش مرا برگردنت هی می کشید

از گلوی بوسه های خواهرت خون می چکید...

کاش می شد بخبری این بار دستش می برید

من شدم یک ذوالفقار و زنده ام با این امید

قطره قطره اشک و خون اهل پنت ای شهید

پیمچی در قدس گریان، با غریبی می وزید

مادران رخت عزاد و کودکان موی سپید

باز دیدم کودکی با درد سیلی می دودید

لحظه ای در فکر بودم مگهان و حی رسید:

جانانی...! کربلای دیگری آمد پدید...



خصوصیت هنر در این است که آفرینش، جزو ذات آن شمرده می‌شود... هنر، خاصیت آفرینشی دارد. حتی آنجا که شما می‌بینید ظاهراً هنر چیزی را می‌پردازد، در واقع پردازش نیست. اگر عمیق و باطنی ملاحظه کنید، می‌بینید که هنر، سرگرم آفرینش است... شما می‌بینید که از این عناصر معمولی، نقشه‌هایی به وجود می‌آورد که آدمی وجود آن عناصر نیستند، بلکه پدیده‌های جدیدی ظاهر شده‌اند. این آفرینش هنر است. به همین خاطر است که هنر، گوهری گران بهاست و هنرمند، ارزش واقعی دارد.

برگرفته از بیانات مقام معظم رهبری

در جمع هنرمندان اصفهانی شرکت کننده
در نمایشگاه «جزوه هنری سازمان تبلیغات» ۱۳۷۲/۱۱/۲۷

